

گفته می‌شود که بیشتر اوقات سقراط جلوی دروازه شهر آتن می‌نشست و به غریبه‌ها خوشامد می‌گفت.
روزی غریبه‌ای نزد او رفت و گفت:

“من می‌خواهم در شهر شما ساکن شوم. اینجا چگونه مردمی دارد؟”
سقراط پرسید:

“در زادگاهت چه جور آدم‌هایی زندگی می‌کنند.”
مرد غریبه گفت:

“مردم چندان خوبی نیستند. دروغ می‌گویند، حقه می‌زنند و دزدی می‌کنند. به همین خاطر است که آنجا را ترک کرده‌ام.”
سقراط چنین جواب داد:

“مردم اینجا هم همانگونه‌اند. اگر جای تو بودم به جستجویم ادامه می‌دادم.”
چندی بعد غریبه دیگری به سراغ سقراط می‌آید و درباره مردم همان سوال را می‌کند.

سقراط از او هم همان سوال را می‌پرسد:

“آدم‌های شهر خودت چه جور آدم‌هایی هستند؟”
غریبه پاسخ داد:

“فوق‌العاده‌اند، به هم کمک می‌کنند و راستگو و پرکارند. چون می‌خواستم بقیه دنیا را ببینم ترک وطن کردم.”
سقراط اندیشمند پاسخ داد:

“اینجا هم همینطور است. چرا وارد شهر نمی‌شوی؟

مطمئن باش این شهر همان جایی است که تصورش را می‌کنی!!”
نکته:

ما دنیا را آنگونه می‌بینیم که هستیم و در دیگران چیزهایی را می‌بینیم که در درون ما وجود دارد.
انسانی که مثبت و مهربان باشد، هرکجا برود در اطرافش و در آدم‌هایی که با آنها در ارتباط است، جز نیکویی چیزی نخواهد دید و انسان کج اندیش و منفی باف نیز به هرکجا برود جز زشتی و نقصان در محیط پیرامونش، چیزی را تجربه نخواهد کرد.
وقتی تغییر نکنیم هرکجا برویم آسمان همین رنگ است!!!